

ولایت در اندیشه فقهی سیاسی نائینی

سید جواد ورعی

منبع : فصلنامه حکومت اسلامی ، شماره 24

یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری به پایان رسیده و مرحله بررسی نهایی را می‌گذراند، تحقیق در اندیشه سیاسی آیت‌الله میرزا محمد حسین

غروی معروف به نائینی است. محقق محترم، حجت‌الاسلام آقای سید جواد ورعی که پیشتر تحقیق در موضوع حقوق و وظایف حاکم و شهروندان را برای این مرکز، به پایان برده است و اینک در دست نشر می‌باشد، در این تحقیق که عمدتاً بر محور کتاب معروف "تنبيه الامه و تنزيه المله" نائینی شکل گرفته، طی يك مقدمه و نه فصل به مباحثی چون حکومت آرمانی، حاکمیت ملی، قانون

اساسی، مجلس شورای ملی، آزادی، مساوات و نظام سیاسی مشروطه درنگاه نائینی می‌پردازد. آنچه پیش‌روی دارید، دومین فصل این پژوهش است که به موضوع ولایت در اندیشه فقهی سیاسی نائینی اختصاص یافته است.

محقق محترم که همزمان، متن تحقیق شده "تنبيه الامه" را نیز به دست نشر سپرده است، در این فصل نخست به اختصار به موضوع ولایت معصومان (ع) در نگاه نائینی می‌پردازد و سپس به تفصیل اندیشه نائینی در موضوع "ولایت فقیه" را بررسی و بازگو می‌کند.

امید می‌رود، این تحقیق مانند دیگر پژوهش‌های مرکز، به زودی در قالب يك کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

ولایت در اندیشه فقهی سیاسی نائینی

در این فصل دیدگاه علامه نائینی را درباره ولایت پیشوایان معصوم و ولایت فقیه مطرح می‌کنیم، اما قبل از پرداختن به آن، ذکر يك مقدمه ضروری به نظر می‌رسد.

بدون شك هر متفکری دارای يك سری اصول و مبانی فکری است که نظریات

و دیدگاه‌های او بر اساس آن اصول و مبانی قابل تحلیل و بررسی است. نائینی که از فقها و دانشمندان شهیر اسلامی است، از این قاعده مستثنا نیست. اگر به این نکته مهم توجه شود که او قبل از آن‌که يك رجل سياسي در عرصه اجتماع و سياست باشد، فقیه‌ی برجسته و صاحب‌منا در فقه و اصول است، و اساساً به عنوان يك فقیه و دین‌شناس وارد عرصه سیاست شده، آن‌گاه تجزیه و تحلیل اندیشه‌ها و آرای سیاسی او بر این محور انجام می‌گیرد، از این رو، نمی‌توان به او نسبتی داد که با مبانی فکری او در عرصه فقاقت ناسازگار باشد؛ به عبارت دیگر، برخی از افکار و اندیشه‌های او در زمره محکمت‌اندیشه او قرار دارد و برخی از نظریات در زمره متشابهات قرار دارد که لزوماً باید متشابهات به محکمت باز گردانده شود. با مشاهده مطلبی متشابه که احتمالات مختلفی در آن داده می‌شود، نمی‌توان احتمالی را

مطرح کرد که با مبانی و محکمت‌اندیشه او سازگار نباشد. ادب تحقیق اقتضا دارد که در تحلیل و بررسی افکار و اندیشه افراد و شخصیت‌ها، اصول و مبانی فکری آنان محور قرار گیرد تا در توضیح نظرات وی دچار خطا نشویم. اگر او در اثر معروف خود "تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله" از مشورت، رأی اکثریت، حاکمیت ملی و امثال آن سخن گفته، هیچ‌گاه نمی‌توان تفسیری از مقولات ارائه کرد که با اصول و مبانی فکری او در تضاد باشد، مگر آن‌که واقعاً خود او به‌گونه‌ای با صراحت سخن گفته باشد که قابل توجیه و تأویل نباشد و حقیقتاً تناقضی در گفتارش رخ داده و مرتکب خطا شده باشد. مبراً بودن از خطا در اظهار نظر و عمل از اختصاصات معصوم است.

تأکید ما بر این نکته است که به هر حال نائینی فقیه‌ی صاحب‌منا و متعهد به مبانی دینی و فقهی است. در مکتب میرزای شیرازی تربیت شده، ده‌ها نفر در محضر درس و بحث او به درجه اجتهاد نائل شده‌اند. او را مجد د علم اصول و فقهی برجسته و دارای مبنا شمرده‌اند. اوبه اجتهادی مبتنی بر اصول و معیارهای مورد اتفاق فقهای شیعه معتقد بود و عدول از آن را مجاز نمی‌دانست. در اجازات اجتهادی که به شاگردانش داده، بر این نکته تأکید ورزیده است. از این تأکید در اجازه اجتهاد به شاگردان بر می‌آید که او از نوآوری‌های بی‌ضابطه و اظهار

نظریات بی‌بنیاد تحت پوشش اجتهاد، ناخشنود بوده، از غلتیدن دانش‌آموختگان مکتبش در این وادی برحذر می‌داشت. غرض این است که با چنین پیش‌فرضی باید به سراغ افکار و اندیشه‌ها و آثار او رفت. [1]

در فصل گذشته [تحقیق] "حکومت آرمانی" در اندیشه نائینی را نمایانیم. این‌که او حکومت را در درجه اول "منصبی الهی" می‌داند که به معصوم و در درجه دوم به فقیه عادل واگذار شده، و تنها در صورت عدم دسترسی به حاکم منصوب می‌توان از نصب چشم پوشید، از محکمت‌اندیشه اوست. از نظر نائینی تا جایی که فقیه در عصر غیبت بتواند در امر حکومت مداخله کند و محذوری در پیش‌رو نداشته باشد، نمی‌تواند از انجام تکلیف الهی‌اش صرف‌نظر کند، چنان‌که خود او چنین می‌کرد.

در این جهت، او با فقهای دیگر حتی فقهای مشروعه‌خواه اختلافی نداشت. همه فقیهان با اختلافی که در حوزه اختیارات فقیه در عصر غیبت دارند، بر اصل ولایت‌فقیه، لااقل در اموری که خداوند به تعطیل آنها راضی نیست و ترك و اهمال آن را نمی‌پسندد (امور حسبیه) اتفاق نظر دارند و البته از نظر نائینی "نظم و نظام در زندگی اجتماعی و تدبیر و سیاست امور امت" نیز از جمله آن امور است. نائینی هیچ‌گاه در فرض امکان حضور و دخالت فقها، حتی در حد "اِذِن و نظارت" بر رفتار دولتمردان به خلع ید از آنان و یا کناره‌گیری ایشان قائل نبود. او به شدت طرفدار حضور فقها به مقدار امکان و مساعد بودن شرایط در عرصه سیاست و

اجتماع و ادای وظیفه در این زمینه بود. نائینی نیابت فقها در عصر غیبت را در حوزه امور حسبیه از قطعیات مذهب می‌داند و می‌نویسد:

"از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه، این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام- آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عامّ عصر غیبت او اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود". [2]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود نائینی در این بخش از سخنان خود، دو نکته را مورد توجه قرار داده، اول آن‌که، نیابت فقها در عصر غیبت در اموری که شارع به تعطیل آنها راضی نیست (امور حسبیه)، از قطعیات مذهب است. دوم آن‌که، وظایف راجع به حفظ و نظم مملکت

اسلامی از مهمترین موارد امور حسبیه محسوب می‌شود.

نائینی در تقریرات فقهی خود مطلب اول را تکرار می‌کند و دلالت روایات را فراتر از نیابت فقها در حوزه امور حسبیه می‌شمارد و قائل به ولایت عامه می‌شود، اما نسبت به مطلب دوم اندک تفاوتی مشاهده می‌شود؛ زیرا حوزه امور حسبیه را تنگ‌تر از آنچه که در تنبیه‌الامه آمده، می‌شمارد و آن را به میزانی می‌داند که در قوانین عرفی امروز از وظایف مدعی‌العموم شمرده می‌شود. [3]

ولایت معصومین (ع)

علامه نائینی برای پیشوایان معصوم "ولایت مطلقه" قائل بود. او در پاسخ این شبهه که "رعیت را به مداخله در امر امامت و سلطنت ولی‌عصر - ارواحنا فداه - چه کار است؟" می‌نویسد:

اژ شدت غرضانیت گمان کردند طهران ناحیه مقدّسه امام زمان - ارواحنا فداه - است و یا کوفه مشرفه و زمانمان عصر خلافت شاه ولایت (ع) و مخصّصین مقام هم آن بزرگواران ومنتخبین ملت به یکی از آن دو مرکز برای مداخله در آن خلافت حقه یا ولایت مطلقه مبعوثند. [4]

از این بیان به خوبی استفاده می‌شود که او برای امام معصوم، ولایت مطلقه قائل است. درمباحث فقهی خود که توسط شاگردانش تقریر شده، با صراحت بیشتری از ولایت مطلقه سخن گفته است. در "منیة الطالب" که تقریر اولین دوره بحث فقهی اوست، ابتدا ولایت رابه‌دو قسم تقسیم کرده: ولایت غیرقابل تفویض و ولایت قابل تفویض. در قسم دوم، بخشی را مربوط به امور سیاسی و نظم بخشیدن به امور جامعه می‌داند و بخشی را به افتاوقضاوت. [5]

در "المکاسب و البیع" که تقریر دومین دوره بحث فقهی اوست، ولایت پیامبر و ائمه معصومین با شرح و بسط بیشتری مطرح شده است. ابتدا از ولایت تکوینی، سپس از ولایت تشریحی سخن گفته و بالاترین مرتبه از ولایت را در امور دینی و دنیوی و نفوس

و اموال مردم با استناد به ادله اربعه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل برای آنان قائل شده، مرتبه‌ای که تنها از آن دارندگان ولایت تکوینی است. بنابراین، نائینی نه تنها برای پیامبر و جانشینان معصوم ایشان ولایت مطلقه قائل است که برترین مرتبه ولایت است، بلکه از نظر او ثبوت چنین مرتبه‌ای از ولایت برای آن بزرگواران بی‌اشکال و مورد اتفاق علمای امامیه است. [6]

ولایت مطلقه و مقیده

برای روشن‌تر شدن زوایای از دیدگاه نائینی، توضیحی پیرامون ولایت مقیده و ولایت مطلقه لازم به نظر می‌رسد. مراد از ولایت مطلقه، نفی یکی از دو معنای ذیل درباره ولایت مقیده است:

1 - ولایت در محدوده بیان حکم شرعی و قضاوت

بعضی از فقها شأن فقیه را بیان حکم شرعی و قضاوت می‌دانند، ولی نسبت به پیامبر و ائمه معصومین، ولایت مقیده به این معنا مطرح نیست. ولایت سیاسی آنان مورد قبول و اتفاق همه علماست. گاه که از ولایت عامه یا مطلقه سخن گفته می‌شود، نفی ولایت مقیده به این معناست؛ یعنی ولایت محدود به بیان حکم شرعی و قضاوت نیست، بلکه همه مناصب اجتماعی و سیاسی را هم شامل می‌شود. کسانی که

از ولایت محدود به این معنا برای پیشوایان معصوم سخن گفته‌اند، از سوی نائینی به شدت مورد ایراد قرار گرفته‌اند. او با بیان این مطلب که از نظر فقهای امامیه شک و شبهه‌ای در ولایت سیاسی پیامبر و اوصیای معصوم او وجود ندارد و مخالفت کسانی که ولایت تشریحی آنان را فقط به وجوب پیروی از آنان در احکام شرعی اختصاص داده‌اند، و تنها پذیرش احکامی را که از سوی خداوند ابلاغ می‌کنند، واجب شمرده‌اند، غیر قابل اعتنا دانسته و ادعای "فقدان دلیل فراتر از آن و وجوب اطاعت از ایشان در امور عادی مثل خوردن، خوابیدن، راه رفتن، ایستادن و نشستن" را که نتیجه آن عدم لزوم امتثال اوامر آنان

در امور متعارفه است، تخطئه می‌کند و آن را با ادله چهارگانه مردود می‌شمارد و آن را پیروی از مخالفان دانسته است. [7]

این مسأله که پیامبر و امامان معصوم دارای ولایت مطلقه فراتر از بیان احکام شرعی و قضاوت می‌باشند، در کلمات فقیه نامور شیخ مرتضی انصاری و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نیز به چشم می‌خورد.

شیخ انصاری پس از بررسی ادله و اثبات ولایت مطلقه برای امام معصوم می‌گوید: "مقصود از این بحث رفع توهم کسانی است که وجوب اطاعت از امام را مخصوص اوامر شرعی دانسته و وجوب اطاعت از او را در اوامر عرفی یا سلطنت او بر اموال و انفس فاقد دلیل شمرده‌اند." [8]

2 - ولایت در محدوده امور سیاسی

برخی از فقها ولایت معصومین را هر چند فراتر از ابلاغ احکام و قضاوت و امور سیاسی و مملکت‌داری می‌دانند، اما سرایت دادن آن را به امور عادی و شخصی افراد فاقد دلیل می‌دانند. آخوند خراسانی استاد نائینی در این باره می‌گوید:

"بدون شك امام (ع) در امور سیاسی کلی که وظیفه رییس جامعه است، ولایت دارد، اما در امور

جزئی که جنبه شخصی دارد، مانند فروش خانه و امثال آن ثبوت ولایت مشکل است." [9]

وی ولایت را که در آیات و روایاتی برای امام ثابت شده، شامل اموری مانند ازدواج، ارث و امثال آن که جنبه شخصی دارد، نمی‌داند. آنگاه لزوم پیروی از اوامر و نواهی آنان در امور عادی و غیر سیاسی را مشکل ارزیابی می‌کند. [10]

کلمات نائینی همان‌طور که دلالت بر ولایت مطلقه معصوم و نفی ولایت مقیده به معنای اول می‌کرد، بر ولایت مطلقه در برابر قسم دوم از ولایت مقیده نیز دلالت دارد. او علی‌رغم آن‌که استادش آخوند خراسانی با صراحت ولایت معصوم را در امور غیر سیاسی که جنبه شخصی دارد، مشکل شمرده، با صراحت از نفوذ ولایت معصوم در امور عادی مردم مانند خوردن، خوابیدن و امثال آن سخن می‌گوید.

بنابراین، روشن شد که نائینی نه تنها ولایت معصومین را فراتر از "تبیین و تبلیغ احکام شرعی" و "قضاوت و فصل خصومت" دانسته و در حوزه امور سیاسی - اجتماعی نیز برای آنان ولایت قائل است و آن را مورد اتفاق فقهای امامیه می‌شمارد، بلکه مانند شیخ انصاری دایره ولایت آنان را به عرصه امور شخصی مردم نیز وسعت بخشید. از این رو، به هر دو

می‌معنا ولایت پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت را "مطلقه" می‌داند.

"ولایت مطلقه" در فقه و "سلطنت مطلقه" در ادبیات سیاسی

حال که مبنای علامه نائینی در ولایت پیامبر و ائمه معصومین روشن شد، اما هنوز تذکر يك نکته باقی است و آن این که اصولاً نائینی حقیقت سلطنت را در ادیان و نزد عقلاً محدود می‌داند و شواهد و قرائنی از صدر اسلام نیز بر آن اقامه می‌کند، [11] اما چنین محدودیتی با مطلقه بودن ولایت منافاتی ندارد، زیرا اطلاق ولایت در کلمات فقها به معنای نامحدود بودن ولایت و اختیارات بی‌حد و حصر حاکم نیست به طوری که او هر طور خواست و هرگونه اراده کرد، رفتار کند و هیچ معیار و مصلحتی در رفتار او نباشد. اساساً ولایت برمدار مصلحت مولی‌علیهم است. حتی ولایت الهی نیز به يك معنا بر مصلحت واقعی بندگان استوار است و بدون چنین معیاری ولایت شخص حکیم معنا و مفهوم صحیحی نخواهد داشت. آیا با وجود چنین معیاری در ولایت الهی، می‌توان برای پیامبر و امام، ولایتی مطلقه و رها از هر قید و بندی قائل بود؟ اگر در ولایت آنان به چنین معیاری تصریح هم نشود، در آن مستتر است، زیرا عصمتی که موجب شده تا چنین ولایتی به آنان اعطا شود، جز این معنا را اقتضا نمی‌کند. ولایت عادل نیز چنین است. اصولاً ولایت بر مدار مصلحت استوار است و اگر ولایت جنبه عمومی پیدا کرد، بر مصلحت عامه مردم متوقف می‌گردد. البته این که پیامبر و امام معصوم در امور شخصی افراد که به مصالح عمومی ارتباط پیدا نمی‌کند، ولایت دارند یا نه؟ [12] در جای خود مورد بحث قرار گرفته، ولی حتی بنا بر ثبوت چنین ولایتی برای ایشان، باز هم اعمال ولایت آنان بدون وجود نوعی مصلحت نیست، هر چند مصلحت شخصی باشد نه مصلحت عمومی.

بنابراین، کسانی که "ولایت مطلقه" را که گاه به "سلطنت مطلقه" در کلمات فقها تعبیر شده، نوعی استبداد تفسیر می‌کنند، از معنای اصطلاحی آن غافل بوده و آن را با "سلطنت مطلقه" در ادبیات سیاسی جهان خلط می‌کنند. در رساله‌های دوران مشروطیت نیز معمولاً از حکومت‌های استبدادی که تابع هیچ قاعده و قانونی نبوده و صرفاً تابع خواست و اراده شخص سلطان باشد، به سلطنت مطلقه تعبیر می‌شد. [13] گاهی هم از ولایت مطلقه به سلطنت مطلقه تعبیر می‌شد.

یکی از فقهای طرفدار مشروطه، شیخ محمد اسماعیل محلاتی است. او در يك

تقسیم‌بندی، حکومت‌ها را به سه قسم تقسیم می‌کند: سلطنت مطلقه استبدادی، سلطنت مطلقه و سلطنت مشروطه مقیده، قسم دوم را در استیفای حقوق مردم مثل قسم سوم دانسته

ولی چون همه امور از جانب خدا به انبیا و اولیا واگذار شده، لذا از آن به مطلقه تعبیر کرده است. از این رو، تحلیل او از مقولاتی چون مشورت پیامبر و ائمه معصومین قابل توجه است که در فصول آینده بدان خواهیم پرداخت.

در تفاوت دو قسم اول و دوم سلطنت در کلام محلاتی می‌توان این نکته را یادآور شد که در سلطنت مطلقه استبدادی همه امور به خواست و اراده شخصی سلطان بستگی دارد ولی در سلطنت مطلقه اولیای الهی همه امور بر محور مصلحت عامه استوار است. تنها به نقل عبارت یکی از فقهای که به ولایت مطلقه معتقد بوده، ولی آن را بر محور مصلحت استوار می‌کند، بسنده می‌کنیم. محقق ثانی در بحث جهاد که سخن از برخورد با اسرای جنگی مطرح می‌شود، در این که حاکم اسلامی چگونه با اسرای جنگی رفتار می‌کند، می‌گوید:

"این که امام مخیر بین آزاد کردن و فدیہ گرفتن و استرقاق اسرای جنگی است، اجتهاد در مصلحت است نه تخییر بر اساس هوای نفس و شهوت، چنانچه مصنف (علامه حلی) در تذکره و منتہی بدان تصریح کرده، زیرا او ولی مسلمین و وکیل آنهاست، پس به ناچار باید مصلحت آنان را مراعات کند." [14]

با روشن شدن دیدگاه فقیہ محقق، علامه نائینی در زمینہ ولایت پیامبر و جانشینان معصوم او، که از محکّمات اندیشہ فقیہی سیاسی اوست، تفسیر و ارزیابی دیدگاه او در زمینہ‌هایی چون حق نظارت مردم، مشورت با مردم و امثال آن در این چارچوب با سهولت بیشتری انجام می‌گیرد.

ولایت فقیہ

پس از روشن شدن دیدگاه نائینی درباره ولایت پیامبر و امام معصوم، اینک نوبت به بررسی دیدگاه او درباره ولایت فقیہ عادل می‌رسد. او در کتاب تنبیہ الامہ که محور این پژوهش است و در سال 1327 ق. در سن 51 سالگی مؤلف به پایان رسیده، مستقلاً از ولایت فقیہ سخن نگفته، بلکه خود تصریح می‌کند:

"اول شروع در نوشتن این رسالہ علاوہ بر ہمین فصول خمسہ، دو فصل دیگر ہم در اثبات نیابت فقہاء عدول عصر غیبت در اقامہ وظایف راجعہ بہ سیاست امور امت و فروع مترتبہ بر وجوہ و کیفیات آن مرتب و مجموع فصول رسالہ ہفت فصل بود." [15]

ولی از رؤیایی کہ دیدہ، استنباط نمودہ کہ دو فصل یاد شدہ مطبوع حضرت ولی عصر (عج) نیست و مباحث علمی کہ در آن مطرح شدہ با این رسالہ کہ برای عموم نگاشته شدہ، مناسبت ندارد و لذا ہر دو فصل را حذف کردہ و بہ پنج فصل باقیمانده اکتفا کردہ است. [16]

مروری بر تنبیہ الامہ نشان می‌دہد کہ نائینی گرچہ مستقلاً بحث ولایت فقیہ را مطرح کردہ، اما مشروعیت نظام مشروطہ را بہ ولایت فقیہ می‌داند و ہموارہ تلاش می‌کند تا ارکان مشروطہ را با مستند ساختن بہ حضور مجتہدان یا اذن ایشان مشروع سازد. در فصل "حکومت آرمانی در اندیشہ سیاسی نائینی" یادآور شدیم کہ او چون از حاکمیت مستقیم فقہا

در عصرخویش مایوس بود و حتی از نظارت مستقیم علما با تعیین "ہیات نظار" برای نظارت بر دولتمردان نیز ناامید بود و اقدام فقہاہ چنین کاری را بہ دلیل بی نتیجہ بودن آن موجب اہانت بہ ایشان می‌شمرد، از این رو، تن بہ نظام مشروطہ و تشکیل مجلس شورای ملی و انتخاب نمایندگان از جانب مردم داد و برای آن کہ دخالت منتخبین ملت در اموری کہ دخالت در آنها از وظایف فقہای جامع الشرایط است، مشروع باشد، حضور تنی چند از آنان را در مجلس یا اذن دادن بہ آنان را از سوی فقیہی جامع الشرایطو تصحیح و تنفیذ آرای صادرہ در مجلس لازم شمرد. [17]

بہ پارہ‌ای از ابہاماتی کہ در دیدگاه نائینی وجود دارد، اشارہ خواهیم کرد. اما آنچه مسلم و غیر

قابل تردید است، این کہ نائینی ہرگز بہ مشروطہ‌ای بدون حضور مستقیم یا غیر مستقیم فقہا

در ارکان آن نمی‌اندیشید، چرا کہ در آن صورت از مهمترین رکن مشروعیتش تہی می‌شد. تمام تلاش او این بود کہ بین "نیابت عامہ فقہا" کہ عہدہ دار مسؤلیت ادارہ جامعہ در عصر

غیبت‌اند با "نظام سیاسی مشروطه سلطنتی" به عنوان "قدر مقدور" پیوندي ایجاد کند. اگر تصدی حکومت به وسیله فقها ممکن نیست، به نحوی حضور آنان را نهادینه کند تا "مشروطه سلطنتی" مشروعیت یابد. هر چند هدف اصلی او در دفاع از مشروطه "تحدید استبداد سلطنت" بود، اما به تحدیدی مشروع می‌اندیشید نه هر تحدیدی، و در منظومه فکری او این منظور جز با حضور فقها قابل حصول نبود. او پس از تشریح این معنا که در شرایط فعلی شیوه دیگری جز تشکیل مجلس شورا و منتخبین ملت برای تحدید استیلاي جوری، وجود ندارد، می‌نویسد:

"آنچه معالتمکن محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لازمةالرعايه تواندبودوقوع اصل

انتخاب و مداخله منتخبین است به اذن مجتهد نافذالحکومة، و با اشتغال هیأت مبعوثان به طور اطراد و رسمیت بر عده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آرای صادره، چنانچه فصل دوم دستور اساسی متضمن است. تمام جهات و احتیاطات شرعی و مجال شبهه مغرضانه نبودن حتی بر عوام شیعه هم، فضلاً عن العلم بديهی است." [18]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، فقیه محقق و مؤلف هم "اصل انتخاب و مداخله منتخبین" را منوط به اذن مجتهد نافذ الحکومة می‌داند و هم "تصحیح و تنفیذ آرای صادره" را به حضور عده‌ای از مجتهدین عظام موکول می‌کند. بنابراین، گرچه نائینی تلاش می‌کند تا

از حق مردم در نظارت بر دولتمردان از طریق نمایندگان در مجلس شورای ملی دفاع کند و دلایلی هم بر آن اقامه نماید، اما از جنبه مشروعیت بخشیدن به آن بر مبنای "نیابت عامه فقها" که از محکمت اندیشه فقهی سیاسی او است، غفلت نمی‌ورزد.

او در بخش وظایف نمایندگان، تدوین قوانین اداره مملکت را در حوزه احکام متغیر دانسته و آن را با نیابت فقها این چنین مربوط می‌سازد:

"چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم (احکام متغیر) و در تحت عنوان ولایت ولی امر - علیه‌السلام - و نواب خاص یا عام و ترجیحاتشان مندرج و اصل تشریح شورویت در شریعت مطهره به این لحاظ است، پس البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال مغتصبه متصدیان و منع از تهاون و تجاوزشان بر تدوین آنها به طور قانونیت بر همین وجه متعین، و قیام به این وظیفه لازمه حسبیه با این حالت حالیه و توقف رسمیت و نفوذ آن، به صدور از مجلس رسمی شورای ملی سابقاً مبین شد که در عهده درایت کامله و کفایت کافیه مبعوثان ملت است و با امضا و اذن من له ولایةالامضاء و الاذن چنانچه مشروحاً گذشت، تمام جهات صحبت و مشروعیت مجتمع و... آشکار گردید." [19]

مبنای نائینی در "ولایت فقیه"

پس از تبیین دیدگاه نائینی در مسأله ولایت فقیه، اینک نوبت به

مبنای او در این عرصه می‌رسد. از عبارت نائینی که در آغاز این بحث در خصوص علت حذف دو فصل پایانی کتابش نقل کردیم، به روشنی استفاده می‌شود که او به "نیابت عامه فقها" قائل بوده است،

چون دو فصل کتابش را در "اثبات نیابت فقهای عدول در عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست امور امت" نگاشته بود. اما در این کتاب و در فصول متنوع آن با عبارات مختلفی روبه‌رو هستیم، عباراتی که گاه با "نیابت عامه" سازگار است و عباراتی که بامبنای حسبه، اما قبل از بررسی آن عبارات توضیحی مختصر درباره این دو مبنا برای آشنایی خوانندگان لازم است.

دو مبنا در "ولایت فقیه"

در باب قضاوت و فتوا همه فقها اتفاق نظر دارند که در عصر غیبت از شؤون فقهای واجد شرایط است و دیگران حق دخالت در این دو عرصه را ندارند و اختلاف در شأن سوم یعنی حکومت و تصرف در شؤون مختلف جامعه است.

بسیاری از فقها معتقدند ائمه معصومین همان‌طور که افرادی مانند مالک اشتر، قیس بن عباد و محمد بن ابی‌بکر را به نیابت از خود

به رتق و فتق امور مردم می‌گماشتند تا در محدوده استنادی خود، امور جامعه را سامان بخشند، در عصر غیبت نیز به راویان حدیث خود که علما و فقهایند، نیابت داده‌اند که در غیاب آنان به رتق و فتق امور جامعه همت گمارند. روایاتی هم که در این زمینه نقل شده، "ولایت عامه فقها" را در عصر غیبت اثبات می‌کند. بنابراین، دیدگاه ولایت فقها محدود به باب قضاوت و فتوا نیست، بلکه فراتر از آن است.

اما گروهی از فقها در عصر اخیر ادله نیابت را کافی ندانسته و برای فقها فراتر از قضاوت و فتوا ولایتی قائل نیستند و معتقدند تنها در اموری که اطمینان داریم قانونگذار حکیم رها کردن و وانهادن آن

امور را در جامعه نمی‌پسندد و مایل است که به هر قیمتی انجام گیرد، چنان ولایتی ثابت است. در این گونه امور که از آن به "امور حسبیه" یاد می‌شود، اگر به صورت مشخص بر عهده فقیه نهاده نشده باشد، فقها در مقایسه با دیگران به مسائل دینی و احکام شرعی آشناترند، حق

تصدی برای آنان در اولویت است. وظیفه فقهاست که در درجه اول متکفل انجام این‌گونه امور شوند، اما اگر به هر دلیلی توفیق انجام آن را پیدا نکردند، کسانی که در رتبه بعدی قرار

دارند (مؤمنان عادل) موظفند که متکفل گردند و حتی در صورت معذور بودن ایشان، عموم مردم وظیفه دارند به انجام آن برخیزند.

حال باید به بررسی کلمات علامه نائینی پرداخت تا مشخص شود او در زمره کدامیک از این دو دسته قرار دارد. به گمان ما او در نگارش تنبیه الامه در صدد تبیین دیدگاه خود در این زمینه نبوده و به هیچک از این دو مبنا صریحاً اعتراف نکرده، هر چند برای هر یک از دو مبنا شواهدی در کتابش به چشم می‌خورد.

ولایت فقیه در "تنبیه الامه"

نائینی در مقدمه که از مشروعیت نظارت مجلس شورای ملی بر مجریان سخن می‌گوید، در فهرست فصول پنج‌گانه، در فصل دوم که از تحدید سلطنت در عصر غیبت بحث کرده، در فصل چهارم که از شبهات مخالفان پاسخ داده و بالاخره در فصل پنجم که سخن از شرایط نمایندگان مجلس مطرح است، درباره نیابت فقها سخن گفته است که به ترتیب به بررسی آنها می‌پردازیم. عبارت مؤلف محقق در مقدمه و در فهرست فصول پنج‌گانه، با هر دو مبنا سازگار است و نه مبنای نیابت عامه فقها از آن استفاده می‌شود، نه مبنای حسب.

در مقدمه "مشروعیت نظارت هیأت منتخبه مبعوثان ملت" را بنابر مبنای اهل سنت تبیین کرده و می‌افزاید:
 "و اما بنا بر اصول ما طایفه امامیه که این‌گونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت علی‌مغیبه السلام می‌دانیم، اشمال هیأت منتخبه بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا ماذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ در آرای صادره برای مشروعیتش کافی است." [20]

وظایف نواب عام نسبت به امور نوعیه و سیاست امور امت هم می‌تواند مبتنی بر نیابت عامه آنان باشد و هم بنابر مبنای حسب، البته با توسعه‌ای که نائینی در مفهوم حسبه قائل است و آن را منحصر به سرپرستی کودکان بی‌سرپرست و افراد غایب و امر به معروف و نهی از

منکر و امثال آن نمی‌داند، بلکه فراتر از آن، تدبیر امور جامعه و ولایت سیاسی را هم از امور حسبیه می‌داند. [21]

در فهرست فصول پنج‌گانه کتاب هم می‌گوید:
 "دوم آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است آیا...". [22]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این عبارت نیز نشانگر مبنای مؤلف در مسأله ولایت‌فقیه نیست؛ هم با مبنای اول سازگار است و هم با مبنای دوم.

مهمترین بحث او در این موضوع در توضیح فصل دوم کتاب است. او برای تنقیح "تجدید سلطنت در عصر غیبت" به مقدماتی متوسل می‌شود و می‌گوید: «دوم [= دوم] آن‌که از جمله قطعیات مذهب ما طایفه امامیه این است که در این عصر غیبت - علی‌مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن حتی در

این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب، و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود. [23]

هر چند مؤلف محترم در این عبارت نیابت فقها را بنا بر مبنای حسبه تبیین می‌کند، اما شواهدی در همین عبارت وجود دارد که احتمال آن را که خود او قائل به نیابت عامه فقها باشد، تقویت می‌کند.

اولاً؛ مشی نائینی در این کتاب آن است که حتی‌الامکان برای تثبیت هر چه بیشتر سخنانش آنها را به ضرورت عقلی، ضرورت دینی یا ضرورت مذهبی ارجاع دهد. هر کس مروری با تأمل بر این اثر علمی نماید به روشنی این خط مشی را در آن مشاهده می‌کند. در این‌جا نیز برای اثبات ضرورت تجدید سلطنت به سه مقدمه استناد می‌جوید که در هر سه، ادعای ضرورت دارد. مقدمه اول و سوم را ضروری دین و مقدمه دوم را ضروری مذهب می‌شمارد. طبیعی است که در مقدمه دوم که سخن از نیابت فقهاست، بر مبنایی در این موضوع تکیه کند که مورد اتفاق همه علمای امامیه باشد و آن "ولایت فقها در محدوده امور حسبیه" است. چنین شیوه‌ای در بحث لزوماً به معنای آن نیست که نائینی به نیابتی فراتر از مبنای حسبه برای فقها قائل نیست. او در صدد نبوده تا حتماً بر مبنای خویش از مشروطه

دفاع کند و شبهات مخالفان را پاسخ دهد، بلکه بر مبنایی مشی کرده که مورد انکار فقها نباشد.

ثانیاً؛ او در همین عبارت می‌گوید: "... و نیابت فقها عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب". عبارت گویای این واقعیت است که او در صدد است حتی در فرض عدم ثبوت نیابت عامه فقها نیز وظیفه فقها را در امور سیاسی بنا بر مبنای دیگری - که مورد اتفاق فقها باشد - تثبیت نماید. به عبارت دیگر، حتی اگر نیابت عامه فقها را نیز نتوانیم ثابت کنیم و در ادله خدشه نماییم، باز هم وظیفه فقها در امور سیاسی بنا بر مبنای دیگری ثابت بوده و گریزی از آن نیست.

این عبارت گویای این مطلب است که نائینی نیز مانند فقهای امامیه، ولایت‌فقیه را در امور حسبیه مسلم می‌داند، اما آیا فراتر از آن را نفی می‌کند؟ کسانی که مبنای حسبه را برگزیده‌اند، معمولاً نیابت عامه را به دلیل قصور ادله به صراحت نفی کرده‌اند، ولی او در

این‌جا در صدد این معنا نبوده است. در مقام نتیجه‌گیری از مقدمات می‌گوید:
 "تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها چنانچه بیان نمودیم برای
 اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امور

موقوفه که به وسیله نظارت نظار از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن عمن له ولایة‌الاذن
 لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن
 مذکور خارج تواند شد." [24]

این عبارت نیز با هر دو مبنا سازگار است، هم بنابر نیابت عامه فقیه و هم بنابر مبنای
 حسبه، البته او در صفحه قبل بنا بر مبنای حسبه نیابت فقها را تبیین کرد. این‌جا نیز به
 همان‌مبنا اشاره دارد. اما يك سؤال در این‌جا باقی است و آن این‌که آیا بنا بر مبنای حسبه
 اگر تصدی فقیه به هر دلیلی متعذر باشد، تصدی دیگران "از قبیل مداخله غیر متولی شرعی
 در امر موقوفه" است یا در محدوده امور حسبه. شارع مقدس خود در طول تصدی فقیه، به
 مؤمن عادل، و حتی به مؤمن فاسق نیز اجازه تصدی داده که طبعاً مداخله غیر متولی نخواهد
 بود، مگر آن‌که عدم تصدی فقیه مستند به غضب مقام و منصب او باشد که فرض مسأله هم
 همین است.

در فصل چهارم در پاسخ به شبهه دخالت منتخبین مردم در امور حسبه در حالی که "قیام
 به سیاست امور امت از وظایف حسبه و از باب ولایت است، پس اقامه آن از وظایف نواب
 عام و مجتهدین عدول است، نه شغل عوام و مداخله آنان در این امر و انتخاب مبعوثان بیجا
 و از باب تصدی غیر اهل و از انحاء اغتصاب مقام است" ضمن پذیرفتن اصل مطلب که

"وظایف سیاسیه اولاً و بالذات از وظایف حسبه" است، ولی دخالت مردم را به چند دلیل
 موجه می‌سازد، سپس به دو نکته مسلم و واضح در وظایف حسبه اشاره می‌کند:

اول: عدم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن؛

دوم: عدم سقوط وظایف حسبه به خاطر عدم تمکن نواب عام از اقامه آنها و انتقال آن به
 عدول مؤمنین و در فرض عدم تمکن ایشان به عموم، بلکه به فساق مسلمین. [25]

مؤلف در این فصل نیز بر آنچه در فصل دوم گذشت، چیزی نمی‌افزاید جز این‌که چون
 شبهه بنابر مبنای حسبه تقریر شده، پاسخ را نیز بر همان مبنا ارائه می‌کنند.

"اذن مجتهد یا اشتغال هیأت مبعوثان بر عده‌ای از مجتهدین برای تصحیح و تنفیذ آرای
 صادره" را از باب "احتیاط لازمة‌الرعاية" تجویز می‌کند، [26] ولی در فصل پایانی در بحث
 شرایط نمایندگان مجلس "اذن یا حضور مجتهدان در مجلس" را شرط می‌داند. [27]

خلاصه سخن آن که گرچه نائینی مسأله نیابت فقها را در فصول مختلف کتاب بر مبنای حسبه که مورد اتفاق فقهاست، مطرح کرده، اما نه تنها نمی‌توان او را منکر نیابت عامه فقها در

این اثر دانست، بلکه از بعضی عبارات او که پیشتر نقل کردیم، بر می‌آید که او به نیابت عامه فقها در این اثر قائل بوده است. چنان‌که بعضی از نویسندگان با صراحت او را قائل به نیابت عامه فقها دانسته‌اند. [28]

به علاوه، در آنچه که او در این اثر دنبال می‌کند، ثمره‌ای میان دو مبنای یاد شده وجود ندارد، زیرا نائینی گستره امور حسبه را به قدری توسعه می‌دهد که تدبیر امور جامعه، نظم و نظام بخشیدن به امور اجتماعی و سیاسی نیز در زمره امور حسبه قرار می‌گیرد. از نظر وی، متصدی امور اجتماعی و سیاسی فقها باید چه بنابر مبنای نیابت عامه و چه بنا بر مبنای حسبه.

از این رو کسانی که او را در این کتاب منکر ولایت فقیه شمرده‌اند یا نظر او را در زمینه ولایت فقیه تا حد "اذن و نظارت" تنزل داده‌اند، [29] خطای فاحشی مرتکب شده‌اند. این که او اعمال ولایت فقها را به این میزان مقدور می‌شمارد، به معنای نفی ولایتی فراتر از آن نیست. او تصدی امور حسبه به معنای وسیع را از اختیارات و وظایف فقیهان می‌داند که در فرض غضب آن، اگر مصلحت بداند می‌تواند با اذن بدان مشروعیت بخشد و با نظارت از تبدیل آن به استبداد جلوگیری کند.

چنان که برخی از نویسندگان در مقام تبیین مشترکات در نظریه مشروطه و مشروعیت تنها "افتا و صدور احکام قضایی و استنباط احکام کلیه در امور عامه" را از وظایف نواب عام امام

زمان شمرده‌اند، [30] در حالی که علاوه بر آن تصدی امور حسبه به معنای وسیعی که نائینی مطرح کرده نیز از اختیارات فقیهان عادل است. بعضی از نویسندگان نیز علی‌رغم تصریح نائینی "امور سیاسی" را خارج از امور حسبه دانسته‌اند که از نظر نائینی از شمول ولایت فقها خارج است. [31] در حالی که از نظر نائینی "اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبه از اوضاع قطعیات است". آیا حفظ و حراست و نظم و نظام بخشیدن به مملکت که به مفهوم وسیع آن چیزی جز مملکت‌داری نیست، جزء امور سیاسی نیست؟!

ولایت فقیه در تقریرات فقهی نائینی

بی‌مناسبت نیست که مروری بر تقریرات دروس فقهی او نماییم تا دیدگاه نائینی در مسأله ولایت فقیه آشکارتر شود. در "منیة الطالب" همه روایاتی را که در اثبات نیابت فقها در عصر غیبت مورد استناد قرار گرفته، مطرح کرده و در دلالت آنها مناقشه می‌کند، تنها روایت مقبوله عمر بن حنظله را برای این منظور قابل تمسک می‌یابد که هم در سؤال سائل، "قاضی" در برابر "سلطان" قرار داده شده و هم در پاسخ امام از جعل فقها به عنوان حاکم سخن گفته شده است (فانی قد

جعلته علیکم حاکماً) و حکومت در روایت فراتر از قضاوت بوده و

در ولایت سیاسی ظهور دارد. درعین حال، نائینی از این که مجموع این روایات بتواند ولایت فقیه در همه امور را اثبات کند، به طوری که نماز جمعه نیز با اقامه فقیه تعیین پیدا کند یا اوبتواندامام جمعه‌ای برای اقامه آن (به عنوان واجب عینی) نصب نماید، مشکل می‌داند، ولی به هر حال، دلالت مقبوله را در میان ادله می‌پذیرد. [32]

در دومین دوره مباحث فقهی خود نیز با همین شیوه مشی کرده و ولایت عامه فقها را با استناد به مقبوله عمر بن حنظله اثبات می‌کند. [33] بنابراین، مبنای او در مسأله ولایت فقیه که همان

"نیابت عامه" است، در همه آثار او نمایان است. [34] چنان که شاگردان برجسته نائینی تصریح کرده‌اند که استاد دلالت مقبوله را بر نیابت عامه فقها پذیرفته است. [35] امام خمینی نیز در بحث از ولایت فقیه، نائینی را از جمله فقیهانی شمرده که به ولایت عامه فقها قائلند. [36]

ولایت فقیه در کتب فتاوی نائینی

علاوه بر آن، نائینی در حواشی بر "العروة الوثقی" نیز بر مبنای نیابت عامه فقها مشی کرده است. نظریات او در ابواب مختلف نشانگر آن است که ولایت را به باب قضا و فتوا و توابع قضا همچون امور حسبیه محدود نمی‌داند و از جمله عالمان و فقیهانی است که نوشته‌های فقیه یزدی را مورد بحث و بررسی قرار می‌داد. شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء در این باره می‌نویسد:

"سید استاد در سال 1332 نگارش عروه را آغاز کرد و پس از نوشتن چند صفحه آن را به من و برادرم شیخ احمد می‌داد که از نظر عبارات عریبی و سایر جهات همچون ملاحظه ادله و عرضه فتاوی او بر ادله بررسی کنیم. ما نیز روزهای پنجشنبه و جمعه در جمع گروهی از اعلام چون میرزا محمد حسین نائینی - قبل از آن که در زمره مراجع در آید - و شیخ محقق وحید عصر استاد شیخ حسن کربلایی مطرح می‌کردیم. استاد گاه نظرات ما را می‌پذیرفت و گاه نه. بالاخره در سال 1328 آن را به مطبعه دارالسلام سپردم". [37]

نائینی در بسیاری از موارد با فقیه یزدی موافقت کرده، بر عبارات عروه حاشیه زده و در پارهای موارد نیز صریحاً اظهار نظر کرده است. مروری بر پارهای مسائل در ابواب مختلف فقهی، دیدگاه او را در مسأله مورد بحث آشکار می‌کند. همین فتاوا در آثار فقهی دیگر نائینی مانند رساله عملیه (نجات العباد) و رساله سؤال و جواب و نیز حواشی او بر رساله سؤال و جواب شیخ محمد تقی شیرازی به

چشم می‌خورد.

او مانند سایر فقها برای حکم حاکم منزلتی قائل است که نقض آن را نه تنها بر مقلدین حاکم، بلکه بر مجتهدین دیگر نیز مجاز نمی‌داند مگر آن‌که خطای حکم او آشکار شود.

در کتاب الصوم مانند صاحب عروة حکم حاکم را از جمله راه‌های ثبوت هلال ماه می‌داند. [38]

در کتاب الزکاة در پاره‌ای از موارد، حاکم را متولّی اخراج زکات می‌شمارد مثل کسی که کولبی ندارد [39] و مرتد که حق تصرف در اموالش را ندارد. [40] نفوذ بیع زراعتی را که زکات بدان تعلق گرفته، نسبت به مقدار زکات فضولی می‌شمارد که به اجازه حاکم شرعی بستگی دارد. [41]

- در صورتی که حاکم زکات را به کسی دهد و بعداً معلوم شود که غنی و بی‌نیاز بوده، حاکم ضامن نیست. [42] برخی از فقها بین دو صورتی که حاکم به عنوان وکالت از طرف مالک به شخص زکات بدهد یا به عنوان ولایت، تفکیک قائل شده‌اند و او را در فرض اول ضامن شمرده‌اند. [43]

مأمور جمع‌آوری زکات از طرف امام یا نائب او یکی از گروه‌هایی هستند که مستحق دریافت زکات‌اند و این حکم اختصاص به عصر حضور نداشته، بلکه در عصر غیبت نیز چنین است. در حالی که بعضی از فقها آن را مخصوص عصر حضور دانسته‌اند. [44]

- فقها نقل زکات را در زمان غیبت به فقیه جامع‌الشرایط افضل و احوط دانسته‌اند به‌خصوص اگر آن را مطالبه کند؛ چرا که به مصارف آن آگاه‌تر از دیگران است ولی فتوا به عدم وجوب داده‌اند، اما در صورتی که فقیه بنا بر مصالحی مثل لزوم صرف آن در مصارفی خاص، حکم کند که باید زکات را در اختیار او قرار دهند. [45]

صاحب عروه در این فرض بر مقلدین آن فقیه لازم شمرده که زکات را در اختیار او قرار دهند ولی نائینی این وظیفه را بر همگان لازم شمرده است، حتی غیر مقلدین نیز چنین وظیفه‌ای دارند. [46] نظیر همین مسأله در زکات فطره هم به چشم می‌خورد. [47]

- دعا کردن در حق مالک را بر فقیه، عامل جمع‌آوری زکات و فقیر که آن را مصرف می‌کند، شایسته شمرده ولی آن را بر فقیهی که به عنوان ولایت عامه دریافت می‌کند، احوط دانسته‌اند. [48]

- همان‌طور که می‌توان زکات را به عنوان وکالت به فقیه داد، به عنوان این‌که او ولیّ عام بر

فقر است" نیز در اختیار او نهاد. [49]

- یکی از مسائلی که علامه نائینی از همه فقهای که بر عروه حاشیه دارند، قویتر اظهار نظر کرده، در این فرع فقهی است که آیا حاکم می‌تواند مبلغی را به عنوان زکات قرض کند و به مصرف برساند، مثلاً برای دفع مفسده‌ای نیاز به بودجه دارد و بودجه‌ای هم برای این منظور در اختیار ندارد. به دلیل شبهاتی که در این مسأله وجود دارد و برخی از فقها متعرض آن شده‌اند، صاحب عروه برای تجویز آن به توجیهاتی رو آورده، ولی نائینی با رد آن توجیهات می‌گوید:

"ظاهر این است که جواز قرض گرفتن ولیّ چیزی را که بر آن ولایت دارد، و مصرف کردن آن روشن‌تر از آن است که نیازمند چنین تکلفاتی باشد." [50]

برخی از فقها جواز آن را بر ثبوت ولایت عامه فقیه متوقف ساخته‌اند و چون به چنین ولایتی قائل نبوده‌اند، در این مسأله خدشه کرده‌اند. [51]

- نائینی بر خلاف نظر سید یزدی دستگردان زکات را توسط فقیه با شرایطی جایز شمرده و می‌گوید:

"دریافت زکات و باز پس دادن آن به مالک مانعی ندارد مشروط بر این‌که صوری نباشد، اما مصالحه مبلغ زکات در برابر چیز کم‌ارزش یا خریدن چیزی از مالک به ارزشی بالاتر از بهای واقعی آن و امثال چنین کارهایی جایز نیست." [52]

در عین حال، از فتوای او هم در "رساله عملیه" و هم در "حاشیه عروه" بر می‌آید که چنین روش‌هایی را از "حیل" شمرده و چون غالباً صوری است، مجاز نمی‌داند. دستگردان حقیقی از نظر او این است که به فرض اگر گیرنده با تلاش خود یا به ارث، مالک این مال شده باشد و در عین حال به شخص دهنده هبه کند، در این صورت هبه صحیح و شرعی و باز پس دادن به او واقعی خواهد بود. اما آنچه که معمول است که از ابتدا دهنده می‌داند که گیرنده به او باز پس خواهد داد، چیزی جز بازی محض نبوده و اگر کسی به صرف چنین کاری خود را از پرداخت زکات بری الذمه بداند، مثل کسی است که به سرابی امید بسته، سرابی که شخص تشنه کام آن

را آب می‌پندارد. [53]

- فقیر نمی‌تواند بدون اذن حاکم سهم خود را از کسی که زکات مالش را نمی‌پردازد، تقاص کند. [54]

- حاکم می‌تواند کافر را که مکلف به پرداخت زکات است، به پرداخت زکات مجبور کند

و یا پس از فوت او زکات را از اموالش بردارد. [55]

در "کتاب الخمس" نیز موارد زیر به چشم می‌خورد:

- تاجر نمی‌تواند با مالی که خمس بدان تعلق گرفته، تجارت کند. اگر تجارت کرد نسبت به مقدار خمس معامله فضولی بوده و صحت آن به امضای حاکم بستگی دارد. [56]

- مرجع دریافت نصف خمس - سهم مبارک امام (ع) - در عصر غیبت فقیه جامع‌الشرایط است. نصف دیگر را هر چند مالک می‌تواند به مصارفش برساند، اما چون فقیه به موارد مصرفش آگاهتر است، احوط آن است آن را نیز در اختیار او قرار دهند. [57]

بر همین اساس، در پاسخ این سؤال که اگر بدون اذن مجتهد، کسی سهم امام را به سادات بپردازد، مجزی است یا نه؟ با صراحت می‌گوید:
"محسوب نیست، بلکه دوباره باید به مجتهد بدهد و اگر عین آن نزد سید باقی باشد، به اذن مجتهد می‌تواند احتساب نماید، بلکه در صورت تلف هم کفایت اجازه لاحق در بعضی صور بعید نیست و موکول به نظر مجتهد است." [58]

- اگر فقیه انتقال خمس را از شهری به شهر اجازه دهد و اتفاقاً تلف شود، مالک ضامن نیست، حتی اگر در آن شهر مستحق خمس هم وجود داشته باشد. [59] با این وجود، او ولایت

بر اخذ و مصرف زکات و خمس را برای فقیه یا وکلای او به عنوان "امین" که موظفند آن را به طور کامل دریافت و در موارد معین خود مصرف نمایند، می‌داند. از این رو، چنانکه گذشت، دستگردان‌های صوری را که به صورت غیر واقعی زکات یا خمس را دریافت و به بدهکار می‌بخشند، مجاز نمی‌شمارد و آن را از "مکاید و حیل" می‌داند. تنها در صورتی که مالک نداند چه میزان زکات یا خمس بدهکار است، وکیل مجتهد - اگر وکالتش مطلق باشد - می‌تواند مبلغی بین حداقل و حداکثر را با او مصالحه کند ولی چنانکه بدهی زکات یا خمس شخصی را به یک درهم یا یک پنجم ربای واقعی مصالحه کند، با این عمل خود به خود از وکالت منعزل شده و خائن است. [60]

از این مسأله و موارد مشابه آن می‌توان دریافت که فقهای عظیم‌الشان و از آن جمله علامه نائینی در عین حال که برای فقیه، ولایتی گسترده قائل بودند، اما تخطی از اصول و ضوابط معین شده از سوی قانونگذار را به هیچ وجه جایز نشمرده و اختیاراتی بر محور مصالح کلی اسلام و مسلمین برای ایشان قائل بودند. البته همان‌طور که از کلمات این فقیه وارسته بر می‌آید، معمولاً بعضی از وکلای مراجع به چنین اعمالی

مبادرت می‌ورزیدند نه خود آنان.

در "کتاب الاجاره" آورده است: حاکم می‌تواند موجر و مستأجر را که عقد اجاره را جاری کرده ولی عین و مال الاجاره را به یکدیگر تحویل نمی‌دهند، مجبور سازد که به مقتضای عقد عمل کنند. [61]

در "کتاب الضمان" آورده است: چنان‌که کسی زکات یا خمس بدهکار باشد، دیگری می‌تواند ضامن او شود تا بدهی او را به حاکم بپردازد. [62]

در "باب وقف" آورده است: چنان‌که واقف وقف را مطلق رها کرد و کسی را ناظر بر وقف تعیین نکرد، در موقوفات خاص نظارت از آن ارباب وقف و در موقوفات عام از آن حاکم است. [63]

در "بحث نکاح" آورده است: حاکم یکی از اولیای عقد است. در این بحث با موارد زیر روبه‌رو می‌شویم:

- صاحب عروه می‌گوید: ولایت پدر و جد بر دختر و پسر صغیر و دیوانه که جنونش به زمان بلوغ او متصل است، ثابت باشد، بلکه اگر جنونش به زمان بلوغ هم متصل نباشد (به این معنا که در زمان بلوغ عاقل بود و بعداً دیوانه شده) علی‌الاقوی باز پدر و جد ولایت دارند، ولی نائینی نسبت به بخش اخیر اشکال کرده و ولایت شخص مجنونی را که جنونش متصل به زمان بلوغ او نبوده، مخصوص حاکم می‌داند. [64] درباره سفیه هم احتیاط کرده که بدون اذن حاکم ازدواج نکند. [65]

- حاکم می‌تواند شخصی را که ولی - پدر و جدّ و وصی - ندارد، به ازدواج دیگری درآورد مشروط بر آن‌که نیاز به این ازدواج باشد یا مصلحت لازم‌المراعاتی در کار باشد. [66]

- ولایت فرزند عبد حتی اگر عبد مبعّض باشد، از آن حاکم است. [67]

اگر پدر و جدّ شخصی کافر باشند، حاکم ولیّ اوست. [68]

- اگر دو وکیل، هر کدام زنی را به همسری مردی درآورند و عقدها نیز همزمان نباشند ولی تاریخ هر کدام نامعلوم باشد، چند احتمال در مسأله وجود دارد: 1. صبر کنیم تا تاریخ هر يك از عقدها مشخص شود. 2. برای زن حق فسخ قائل باشیم که هر کدام را خواست فسخ نماید. 3. حاکم عقدها را فسخ کند. 4. قرعه بزنیم.

صاحب عروه احتمال چهارم را با قواعد موافق یافته، ولی نائینی اشکال کرده و احتیاط را

در این دانسته که هر دو شوهر زن را طلاق دهند و اگر امتناع کردند، حاکم آنان را بر طلاق دادن الزام می‌کند و همچنین در موارد مشابه آن. [69]

در "کتاب وصیت" آورده است: اگر وصی در پذیرش یا ردّ عنوان وصایت تعلل ورزد و ورثه را بلا تکلیف گذارد، به طوری که نتوانند در اموال مورث تصرف نمایند، حاکم او را مجبور می‌کند تا وصایت را بپذیرد یا رد کند و آنان را از بلا تکلیفی برهاند. [70]

در "کتاب الارث" آورده است: حاکم وارث کسی است که هیچ وارث نسبی یا سببی نداشته باشد، البته اگر تنها وارث، زن میت باشد باز حاکم در میراث او شریک است. [71]

ممکن است پاره‌ای از موارد یاد شده دارای دلیل خاص باشد، اما گذشته از این که وجود دلیل خاص موجب نمی‌شود که مشمول ادله ولایت عامه فقیه نباشد، بسیاری از موارد مذکور به دلیل شمول ادله ولایت فقیه است که به روشنی دیدگاه فقیه برجسته، محقق نائینی را نشان می‌دهد.

علاوه بر فتاوایی که از ایشان در کتب فتوایی نقل شد، در پاسخ سؤالی با صراحت، تصمیم‌گیری در "انفال" - را که ملک امام (ع) است - و سایر اموال امام را از آن حاکم شرع می‌داند. وقتی درباره ساحل رود دجله از وی سؤال کردند که آیا می‌توان در آن تصرف کرد یا به اجازه حاکم نیاز دارد؟ و در فرض دوم آیا حاکم می‌تواند آن را بفروشد یا فقط می‌تواند اجازه دهد؟ پاسخ می‌دهد:

"ظاهر این است که ساحل یاد شده و هر چه از قبیل آن [است] از انفال و ملک امام ارواحنا فداه

است و مانند سایر اموال امام می‌باشد. در عصر غیبت امام (صلوات الله علیه و آباءه الطاهرين) جواز تصرف در آن مانند اموال دیگر امام، به مراجعه به حاکم شرعی متوقف است و امام می‌تواند آن را بفروشد و مشتری مالک می‌شود، و اگر صلاح بداند که مدت معینی آن را اجازه دهد، جایز است و مستاجر منفعت آن را مالک می‌شود. و الله العالم محمد حسین الغروي النائینی" [72]

احکام نائینی در عرصه سیاسی - اجتماعی

پس از بررسی فتاوی نائینی که نشانگر دیدگاه او در مسأله ولایت فقیه بود، مشی سیاسی او و احکام که از وی در جریانات مختلف سیاسی - اجتماعی به جا مانده، گواه دیگری بر دیدگاه او مبنی بر ولایت عامه فقها در عصر غیبت است که به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

نمونه اول: تحریم حج

در سال 1344 ق و هابیان به تخریب اماکن متبرکه و ضریح مطهر ائمه بقیع پرداختند که با عکس‌العمل رهبران مذهبی روبه‌رو شد. حضرات آیات، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا محمد حسین نائینی با ارسال تلگرافی به ایران خواستار اقدام عاجل دولت ایران در برابر این هتک حرمت شدند. متن این تلگراف را که به امام جمعه خوئی ارسال شد و او در تاریخ 15 ذی‌قعدة 1344 به اطلاع آریاب جراید رساند، بدین شرح است:

'قاضی وهابی به هدم قبّه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داده، 8 شوال مشغول تخریب، من

بعد معلوم نیست چه شده، با حکومت مطلقه چنین زنداقه وحشی به حرمین، اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیة علاج نشود، علی‌الاسلام السلام". [73]

آن دو بزرگوار که در مسند مرجعیت شیعه قرار داشتند، به این تلگراف بسنده نکرده و اقدامات دیگری نیز انجام دادند. از جمله اقدامات ایشان که با بحث ما ارتباط مستقیم دارد، حکمی است که از سوی آن بزرگواران صادر شد.

یکی از فقهای معاصر از والد معظمشان نقل کردند:

"پس از تسلط آل سعود بر سرزمین حجاز که در سال 1344 ق قبور ائمه بقیع را تخریب کردند، برای تشرف به حج عازم عتبات شدم، اما در آنجا با تحریم حج توسط حضرات آیات سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ محمد حسین نائینی روبه‌روگشتم. شاید اعتراض مراجع شیعه که

در قالب تحریم حج مطرح شده، موجب شود که وهابیان از ادامه این حرکت منصرف شوند، لذا برای رعایت حرمت این حکم به ایران بازگشتم و سال بعد به حج مشرف شدم." [74]

حکم به تحریم حج که از مهم‌ترین واجبات در دین اسلام به‌شمار می‌آید، از سوی نائینی نشانگر آن است که او برای فقیه هم فراتر از باب فتوا و قضا، ولایت قائل بود و هم فراتر از احکام فرعی شرعی، اما عملاً تکلیف حج را که از اهم واجبات الهی است، بنابر مصالحی و به‌طور موقت تعطیل می‌کند و حکم تحریم آن را صادر می‌نماید.

-

نمونه دوم: تحریم انتخابات

در ماجرای تسلط ملک فیصل با حمایت استعمار انگلیس بر عراق و تصمیم او به برگزاری انتخابات، علمای عتبات و از آن جمله نائینی شرکت در این انتخابات را تحریم کردند و حتی پس از مدتی که نسبت به دیدگاه ایشان تشکیک شده بود، بار دیگر با صراحت بر حکم قبلی خود مبنی بر تحریم انتخابات تأکید کردند.

"بسم الله الرحمن الرحيم. نعم قد حکمنا سابقاً بحرمة الدخول في امر الانتخابات والاعانة فيه

بایّ وجه کان علی کلّ مسلم مؤمن بالله و الیوم الآخر و هذا الحکم کماکان لم یتغیر موضوعه ولم یتبدّل.

الاحقر محمد حسین الغروي النائینی". [75]

این حکم نیز نشانگر آن است که او به ولایتی فراتر از باب فتوا و قضاوت برای فقیه معتقد بود و بر همین اساس انتخابات را که مفسد فراوانی بر آن مترتب می‌شد، تحریم کرد.

نمونه سوم: تحریم فرستادن کودکان به مدارس جدید

با هجوم فرهنگ غرب به مشرق زمین و ایران و تأسیس مدارس جدید که کودکان ونوجوانان را بیگانه از فرهنگ خویش تربیت می‌کردند. گروهی از مؤمنان که از سرنویشت فرزندان خود نگران بودند، از علامه نائینی در این باره استفتاء نمودند. او ضمن تشریح اهداف شوم این گونه مدارس و بر ملا ساختن مفسد حضور کودکان در این مراکز، حکم "تحریم فرستادن کودکان" را به این مدارس و هرگونه تقویت مالی آنها را صادر کرد. این حکم نیز نمایانگر مبنای او در مسأله ولایت فقیه است. به لحاظ نکات قابل توجهی که در پاسخ این فقیه هوشیار وجود دارد، متن آن را نقل می‌کنیم:

"بسم الله الرحمن الرحيم. بلي قرن‌هاست صليبيان براي محو كلمه طيبه اسلام و قرآن مجيد نيرنگها به كار برده و اموال خطيره به اسم نوعخواهي براي اين يگانه مقصدشان صرف كردند و به هيچ وسيله به مقصود خود نائل نشدند، جز از همين طريق تشكيل مكاتب و مدارس سي كه به ادراج مباني طبيعي مذهبان در اصول تعليمات، تخم بي ديني و لامذهبي را در ضمير ساده ابناي مسلمين كاشته، به طوري كه آرزو داشتند به مقصود خود رسيدند و چنانچه پس از تبين مقصود باز هم مسلمانان پاك عقیده در غفلت بمانند و به لیت و لعل خود را دلخوش نمايند، به تبدل دو، سه طبقه جز دهري مذهب و دارويني مشرب در تمام صفحه ايران ديده نخواهد شد و از مجوسيت قبل از اسلام به مراتب اسوء حالاً خواهد بود و بر حسب اخبار صحيحه صريحه تبعات اين ضلالت ابدیه در صحيفه اعمال اين عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علي هذا بردن اطفال بي گناه كه مواهب و ودایع الهیه اند به چنین كارخانه هاي بي ديني واعانت و ترویج آنها بایّ وجه کان و صرف يك درهم مال بر آنها از اعظم كباير و محر مات و تيشه زدن به ريشه اسلام است. اعاذ الله المسلمين عن ذلك. الاحقر محمد حسین الغروي النائینی" [76]

استفاده ابرازی از نائینی

با ملاحظه نظریات و دیدگاه‌های نائینی در آثار مختلف، روشن می‌شود که ابراز سخنانی از این قبیل که اهمیت کار "نائینی در مقابله با تفکر ولایت است که مسأله تاریخی ماست" و

"از باب ولایت بودن حکومت ساخته و پرداخته روحانیان مخالف مشروطه است" [77] چقدر با افکار و اندیشه‌های این فقیه برجسته بیگانه است! به نظر می‌رسد اظهار چنین سخنانی در

سالهاي اخير در پاره‌اي محافل، صرفاً سياسي بوده و هزينه کردن از نائيني در جهت ابراز مکنونات قلبي گوينده است. همچنين نائيني را "منکر ولايت فقيه معرفي کردن" [78] نشانه بي‌اطلاعي از فقه و فقاہت و مباني فکري نائيني است؛ زیرا هيچ فقيهي منکر ولايت فقيه نيست و به قول فقيه نامدار شيعي، شيخ محمد حسن نجفي، صاحب دائرة المعارف بزرگ فقيهي، جواهر الکلام، کسي که منکر ولايت فقيه شود، طعم فقه را نچشیده است. [79] از همين

قبيل اظهار نظر هاست که به وي نسبت داده‌اند که "حکومت مستقيم علما را مطلوب نمي‌داند" [80] در حالي که او حکومت فقها را مطلوب مي‌دانست، اما مقدور نمي‌دانست. ميان اين دو فاصله زيادي است. گوينده اين سخن به اين دليل که نائيني به ضرورت کنترل زمامدار معتقد است و نظارت بر ولي مجتهد هم دوری بي‌پايان است و هم توهين به علماست، چنين نسبتی به او مي‌دهد، در حالي که علاوه بر اين که اين نسبت با صراحت کلمات او ناسازگار است، دليل هم عليل و ناتوان است؛ زیرا نظارت بر ولي مجتهد مستلزم دور نيست؛ چرا که نظارت وظيفه همگاني است نه فقط وظيفه مجتهدان و بر فرض اين که حق و وظيفه اختصاصي مجتهدان باشد، باز مستلزم دور نيست و نظارت گروهی از مجتهدان بر ولي مجتهد هيچ محذور عقلي ندارد، چه اين که اعمال چنين نظارتي از سوي مجتهدان و حتي عموم مردم با انجام وظيفه امر به معروف و نهي از منکر و نصيحت حاکم و اعتراض و انتقاد و حتي شورش در صورت انحراف از انجام وظيفه، لزوماً مستلزم توهين نيست.

متأسفانه جامعه در طی سالهاي گذشته به درد جانكاهي مبتلا شده و آن استفاده ابراري از متفكران و اندیشمندان و گاه تحريف و تأويل افکار و اندیشه‌هاي ايشان به نفع جريانات سياسي است، حتي در اين مسير به حریم پيشوايان معصوم نیز وارد شده و گفتار و کردار آنان به سود مطامع سياسي گزينش و حتي تحريف مي‌شود. اين روش علاوه بر آن که ستمی در حق ذخائر فکري و فرهنگي است، جامعه را از شناخت درست آنان و نقد و بررسی افکار و اندیشه‌هايشان به منظور راهيابي به آینده‌اي روشن باز مي‌دارد که ستمی بزرگتر از ستم اول است.

پي نوشت ها:

[1] خياباني تبريزي، ملاّ علي، علما و معاصرین، ص 402 - 401. نائيني در اجازه اجتهادي به شيخ حسين تبريزي اشنب غازاني آورده است: "و جاز له العمل بما يستنبطه من الاحكام علي النهج المتداول بين المجتهدين الاعلام"، همچنين در ص 255 در اجازه اجتهادي به ميرزا کاظم آقا شيبستري نوشته است: "فلجنا به العمل بما يستنبطه من الاحكام علي النهج المألوف بين المجتهدين العظام". [2] تنبيه الامة، ص 46.

[3] ر.ک: نجفي خوانساري، شيخ موسي، منية الطالب، ج 2، ص 236؛ آملی، شيخ محمدتقي، المكاسب و البيع، ج 2، ص 334 - 335.

[4] تنبيه الامة، ص 78.

[5] نجفي خوانساري، شيخ موسي، منية الطالب في شرح المكاسب (تقريرات آية الله ميرزا حسين نائيني)، ج 2، ص 232.

[6] آملی، شيخ محمد تقی، المكاسب و البيع، ج 2، ص 333.

[7] المكاسب و البيع، ج 2، ص 333.

[8] شيخ مرتضي انصاري، المكاسب، ج 2، ص 546 - 548.

- [9]. خراساني، ملا محمد كاظم، حاشيه المكاسب، ص93.
- [10]. همان.
- [11]. تنبيه الامة، ص43.
- [12]. انصاري، شيخ مرتضي، المكاسب، ج2، ص548؛ خراساني، ملا محمد كاظم، حاشيه المكاسب، ص93.
- [13]. نجفي اصفهاني، حاج آقا نورالله، رساله مقيم و مسافر در رسائل مشروطيت، به كوشش غلامحسين زرگري نژاد، ص424.
- [14]. محقق كركي، شيخ علي بن الحسين، جامع المقاصد، ج3، ص392؛ نيز ر.ك: آل بحر العلوم، سيد محمد، بلغة الفقيه، ج3، ص217-218.
- [15]. تنبيه الامة، ص139,140.
- [16]. همان.
- [17]. همان، ص15.
- [18]. همان، ص79.
- [19]. همان، ص79.
- [20]. همان، ص15.
- [21]. همان، ص46.
- [22]. همان، ص41.
- [23]. همان، ص46.
- [24]. همان، ص48.
- [25]. همان، ص79.
- [26]. همان، ص79.
- [27]. همان، ص78.
- [28]. ر.ك: كديور، محسن، حكومت ولايي، ص176.
- [29]. ر.ك: شريعتمدار جزايري، و مقيمي، غلامحسين، مجله علوم سياسي، ش10، ص104، نيز سيري در آراء و اندیشه‌هاي نائيني، مقاله ولايت و نقش سياسي مردم از ديدگاه نائيني، ص427.
- [30]. كديور، محسن، نظريه‌هاي دولت در فقه شيعه، ص117.
- [31]. شريعتمدار جزايري و مقيمي، پيشين، ص107.
- [32]. نجفي خوانساري، شيخ موسي، منية الطالب، ج2، ص237-232.

- [33]. آملی، شیخ محمد تقی، المكاسب و البیع، ج2، ص336 "و بالجمله فروایة ابن حنظلة احسن ما يتمسك به لاثبات الولاية العامة للفقیه".
- [34]. برخی از نویسندگان دیدگاه نائینی را در تقریرات آملی متفاوت با تنبیه الامه و تقریرات خوانساری ارزیابی کرده اند. ظاهراً منشأ خطا اشکالی است که مقرر در پاورقی "منیة الطالب" بر دلالت مقبوله وارد کرده و تصور کرده اند که این اشکال از استاد است (ر.ک: کدیور، محسن، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص120).
- [35]. خوبی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، ج4، ص45.
- [36]. (امام) خمینی، روح الله، ولایت فقیه، ص65.
- [37]. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، حواشی شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ج5، ص674-675.
- [38]. نائینی، شیخ محمدحسین، رساله عملیه، ص20.
- [39]. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، ج3، ص629؛ نیز نائینی، شیخ محمدحسین، رساله عملیه (نجات العباد)، ص43.
- [40]. طباطبائی یزدی، همان، ج4، ص44 - 45.
- [41]. همان، ص82 - 83.
- [42]. همان، ص108.
- [43]. همان.
- [44]. همان، ص110-111؛ نیز غروی نائینی، شیخ محمد حسین، رساله سؤال و جواب، ص139.
- [45]. رساله عملیه، ص122 و 126.
- [46]. العروة الوثقی، ج4، ص138 - 139.
- [47]. همان، ص226؛ رساله عملیه، ص126.
- [48]. همان، ج4، ص146.
- [49]. همان، ص156.
- [50]. همان، ص182.
- [51]. همان، ص179 - 180. آیه الله سید احمد خوانساری و آیه الله سید ابوالقاسم خوئی چون به ولایت عامّه فقیه قائل نبوده اند، در این مسأله خدشه کرده اند. امام خمینی نیز از جهت دیگری مناقشه کرده اند.
- [52]. همان، ص183 - 184.
- [53]. رساله عملیه، بخش پایانی، ص62.
- [54]. العروة الوثقی، ج4، ص187.
- [55]. همان، ص192.
- [56]. همان، ص296 - 297.

- [57]. همان، ص 308 309؛ رساله عملیه، ص 129؛ رساله سؤال و جواب، ص 146.
- [58]. رساله سؤال و جواب، ص 147؛ شبیه همین فتوا در حواشی نائینی بر رساله سؤال و جواب سید محمد تقی شیرازی نیز به چشم می‌خورد، ص 131.
- [59]. العروة الوثقی، ج 4، ص 310؛ رساله عملیه، ص 129.
- [60]. رساله عملیه، بخش پایانی، ص 61-62.
- [61]. العروة الوثقی، ج 5، ص 53.
- [62]. همان، ص 432.
- [63]. رساله عملیه، کتاب المتاجر، ص 25.
- [64]. العروة الوثقی، ج 5، ص 623؛ رساله عملیه، کتاب النکاح، ص 30.
- [65]. همان.
- [66]. العروة الوثقی، ص 632.
- [67]. همان، ص 633.
- [68]. همان، ص 644.
- [69]. همان، ص 645.
- [70]. همان، ص 661.
- [71]. رساله عملیه، کتاب المیراث، ص 56؛ رساله سؤال و جواب، ص 204.
- [72]. تصویر این سؤال و جواب را در مجله حوزه، ش 76 - 77، ص 188 ملاحظه کنید.
- [73]. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج 4، ص 88.
- [74]. آیه‌الله سید موسی شبیری زنجانی، از فقهای عظام برای نگارنده نقل فرمود. .
- [75]. رساله مظالم انگلیس در بین النهرین، ص 59. به نام خداوند بخشنده مهربان. بله، ما قبلاً به حرمت دخالت در امر انتخابات و یاری کردن این امر به هر نحوی بر هر مسلمان مؤمن به خدا و روز قیامت حکم کردیم و این حکم تا موضوعش تغییر نکرده به قوت خود باقی است و موضوع هنوز تغییر نکرده است.
- [76]. اسناد، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، به کوشش سید محمد حسین منظور الاجداد، ص 59.
- [77]. پرهام، باقر، مقاله "نگاهی به نظریات نائینی در باب حکومت" در کیهان اندیشه، ص 237 - 238.
- [78]. نهضت آزادی ایران، تفصیل و تحلیل ولایت فقیه، ص 135 - 136.
- [79]. شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام، ج 21، ص 394. "فمن الغریب وسوسة بعض الناس في ذلك بل كأنه مذاق من طعم الفقه شيئاً و لافهم من لحن قولهم و رموزهم امراً و لا تأمل المراد من قولهم اني جعلته عليكم

حاكماً و قاضياً و حجة و خليفة و نحو ذلك مما يظهر منه ارادة نظم زمان الغيبه لشيعتهم في كثير من الامور
الراجعة اليهم".

[80]. يوسفى اشكوري، حسن، دين و حكومت، مقاله نظريه آيةالله نائيني در باب حكومت اسلامي، ص49.

http://majleskhobregan.net/fa/publications/mags/is_gv/magazines/024/06.htm



[**Return to Main Page**](#)

History Site of Mirhadi hoseini

Teacher Training University

Tehran -IRAN